



به روایت اشکوری و اردکانی
سهروردی

حسین هامون

«باید که اختلاف عبارات تو را بازی ندهد و بدرستی که در روز بعثت از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر مبعوث می‌کردند که کشته عبارات و ذبیح اشارات‌اند و خون ایشان در گردن این است که از معانی غافل مانده‌اند و به عبارات دل داده‌اند» (سهروردی به روایت اشکوری و اردکانی، ص ۷۷).

یک

چندی است سخن از سهروردی و اندیشه او اقبال عام یافته است. از این رو، آثاری با هدف پاسخ به نیاز مخاطبان عام رو به فزونی نهاده است و در این میان، نوشته‌هایی سر برآورده‌اند که در سخن گفتن مخاطب به ورطه سخن عوامانه در غلطیده‌اند و شمار آثاری که توانسته باشند، حلقه پیوندی را میان متون معتبر سهروردی پژوهی و نسل جوان، جویا و علاقه‌مند به فلسفه اسلامی برقرار کنند، بسیار اندکند. کتاب سهروردی به روایت اشکوری و اردکانی، اثری کم‌حجم اما درآمده درست به جهان‌تصویر سهروردی است که از این نسل تشنه و طالب دستگیری می‌کند و او را با مبدع و مؤسس حکمت اشراق و به دیگر بیان، حکمت ذوقی و شهودی آشنا می‌کند.

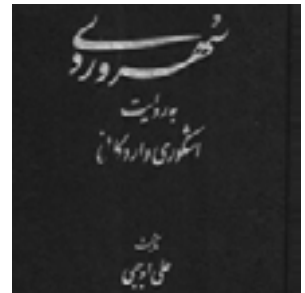
اوجبی در این کتاب، پنجره‌آشنایی خواننده با سهروردی را محبوب‌القلوب قرار داده است که این اثر، یکی از منابع مهم تاریخ فلسفه اسلامی است. اوجبی کتاب خود را در چهار فصل سامان داده است. در فصل نخست، خود، دورنمایی از شرح حال شیخ شهاب‌الدین سهروردی عرضه می‌کند و خواننده را با منابع عربی و فارسی پیشینیان و معاصران که سرگذشت سهروردی در آنها آمده است، آشنا می‌کند و در فصل دوم، منابع فکری و نظام فلسفی سهروردی را پیش‌روی خواننده می‌نهد. او در این فصل، ابتدا زمینه‌های پیدایش حکمت اشراق را به اختصار به تحلیل می‌نشیند و آنگاه با پیش‌افکندن این پرسش‌ها که حکمت اشراق چیست؟ و منابع فکری این نظام فلسفی کدامند؟ پاسخ‌ها و مراد از حکمت اشراق را در عبارات و آثار خود سهروردی می‌جوید، اما نمی‌دانم چرا اوجبی در این‌جا، به آوردن عبارات عربی بسنده می‌کند و خواننده فارسی‌زبان را از درک و دریافت فارسی آن محروم می‌کند.

اوجبی در ادامه، پنج منبع و مبنا را برای اندیشه‌های سهروردی قائل می‌شود:

۱. فلسفه مشاء ۲. دیدگاه‌های باطنی غزالی ۳. آموزه‌های دینی ۴. فلسفه‌های اشراقی یونانی ۵. فلسفه‌های حکمای ایران باستان.

وی بر این باور است که حکمت اشراق ریشه در حکمت مشاء دارد و مرحله کمال یافته آن است و بر اثرپذیری سهروردی از غزالی در ناحیه باور به نقش عنصر کشف و شهود در بازنمایی واقعیات، تأکید می‌کند. نویسنده اظهار می‌کند که سهروردی، همچون فارابی و ابن‌سینا در پی پایه‌گذاردن بنایی فلسفی بوده است که با آموزه‌های دینی وی سازگار افتد. اوجبی برای نشان دادن اثرپذیری سهروردی از فلسفه‌های اشراقی یونانی و حکمای ایران باستان به عین عبارات سهروردی استناد می‌کند و با تکیه بر یکی از سخنان سهروردی به این نتیجه می‌رسد که: «او خود را احیاگر حکمت نوری حکمای ایرانی باستان که در جوهره با حکمت اشراقی حکمایی چون افلاطون یکی است، می‌داند، نه مؤسس و بنیانگذار فلسفه‌ای جدید» (ص ۳۱). او بدرستی یادآور می‌شود که «ثنویت که در جای‌جای آثار سهروردی دیده می‌شود، ثنویت شرک‌آلود (= ثنویت در مبدأ هستی) نیست، بلکه نوعی ثنویت فلسفی نور و ظلمت و ثنویت اخلاقی خیر و شر است»، اما این سخن را در پرده اجمال رها می‌کند و خواننده را در درک روشن‌تر این تمایز و فهم بهتر این ثنویت فلسفی و ثنویت اخلاقی یاری نمی‌کند و حتی نمی‌گوید که این ثنویت به چه معنا هم فلسفی و هم اخلاقی است و در اینجا نیز خواننده را به عبارات موجز عربی سهروردی حواله می‌دهد، بی‌آنکه آن را به فارسی برگرداند.

فصل سوم و چهارم این اثر که بدنه اصلی کتاب به شمار می‌آید، پارهای از محبوب‌القلوب نوشته قطب‌الدین اشکوری، شاگرد میرداماد و از حکمای و عرفای بنام سده یازدهم هجری است که در آن، به حیات و برخی از آرا و اندیشه‌های سهروردی پرداخته است و نیز، در بردارنده ترجمه میر سید احمد اردکانی، محدث، فقیه و فیلسوف سده سیزدهم از این بخش است.



اوجبی، علی

سهروردی

به روایت اشکوری و اردکانی،

تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.

اوجبی در این کتاب، نسخهٔ محبوب القلوب موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نیز دست‌نوشته ترجمه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی از محبوب‌القلوب را بازخوانی کرده است. حسن افزون کتاب کوچک سهروردی به روایت اشکوری و اردکانی را می‌توان در فهرست‌ها و نمایه‌های پربار آن یافت. نویسنده در انتهای کتاب، نمایه آیات، نمایه تفصیلی، نمایه اشعار فارسی و عربی، نمایه کسان، گروه‌ها و فرقه‌ها، کتاب‌ها و جای‌ها و اصطلاحات و موضوعات را جداگانه آورده است.

دو

در این جا مایلیم نکاتی را به اختصار تمام در باره این کتاب بیان کنیم که گمان دارم می‌تواند در تکمیل این اثر در چاپ‌های بعدی سودمند افتد:

نخست این که، برای خواننده این پرسش پیش می‌آید که نویسنده محترم، چه نظری در باب روایت اشکوری از سهروردی دارد؟ این روایت چه ویژگی، تمایز و احیاناً امتیازاتی بر سایر روایت‌ها از سهروردی دارد؟ و این که ضعف‌ها و قوت‌های آن کدام است؟ و بالاخره، مؤلف چه میزان این روایت را به واقعیت سهروردی وفادار می‌داند؟ شایسته است مؤلف محترم در فصل‌های مقدماتی خود به این مباحث اشارت و عنایت داشته باشد. دیگر این که، اگر فصل چهارم چیزی جز برگردان فارسی روایت اشکوری از سهروردی نیست، چگونه است که نویسندهٔ محترم، این فصل را «سهروردی به روایت اردکانی» نام نهاده است؟ دو دیگر این که، نویسنده محترم در بارهٔ ترجمه اردکانی چه نظری دارد؟ آیا این ترجمه را وفادار می‌یابد؟ آیا ترجمه را با اصل متن مطابقت داده است؟ اگر چنین است، نتیجهٔ آن چه بوده است؟ و به فرجام این که، برگردان اردکانی از محبوب‌القلوب، همچنان حاوی پاره‌های عربی - از جمله آیات، عبارات و اشعار عربی - است. چه چیزی مؤلف محترم را بر آن داشته است که این پاره‌ها را به فارسی برنگرداند و آنها را در پاورقی نیاورد؟ از باب نمونه، از نیمه ص ۷۸ تا نیمه ص ۸۰ تماماً عربی است.

سه

باری، نوشتار را با سخنی از سهروردی آغاز کردیم، فرجام آن را نیز به سخنان ژرف و قابل تأمل سهروردی ختم می‌کنیم:

«شغل امروز به فردا میانداز، زیرا که مشاغل هر روز به آن روز می‌آید و شاید که تو به فردا نرسی» (ص ۸۱). بر این باورم که معرفی و بررسی کتاب را در چند توصیف و اشکال، و نقص و ابرام محدود کردن و خواننده را از جان‌مایه کتاب و جوی حکمتی که در آن روان است، محروم کردن، شاید پرسش ذهن و عقل خواننده را پاسخ گوید، اما جان و دل او را بی‌بهره می‌نهد. نقص و ابرام‌ها می‌گذرد، آنچه می‌ماند، سخن استواری است که زندگی و زیستن را به کار آید. دریغ می‌آید این چند سخن از سهروردی را که در لابه‌لای این کتاب که آمده است، نثار خواننده نکنم:

«در هر صبح و پسین با نفس خود محاسبه کن و باید که هر روز تو از روز گذشته بهتر باشی، اگر چه به قلیل تفاوتی باشد و اگر چنین نباشد، از زیانکاران خواهی بود» (ص ۸۱).

«از خدا بخواه چیزی را که همیشه با تو باقی ماند» (ص ۸۶).

«به نفس خود برای خود عمل کن. زیرا که محتاج به شفیع ذلیل است» (ص ۸۶).

«عبادت از روی خوف، عادت لثیمان است» (ص ۸۲).

«باید تو را با حق تعالی معامله باشد که هیچ کس از بنی نوع خودت از آن مطلع نباشد» (ص ۸۷).

و سخن واپسین که

«بدان که دیده‌های ملکوت به سوی تو نگراند. باید که حیا پیشه نمایی. زیرا که آعین پروردگار تو را خواب نمی‌باشد» (ص ۸۷).

تقد کتاب

پروفسور شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل
مجمع علوم انسانی

سکوت و معنا،
جستارهایی در
فلسفه و پیکانشناسی

کیارش آرامش و پرهام مهدیان

اشاره

متن حاضر دربردارنده دو مقاله در باره کتاب سکوت و معنا است که از پی‌هم می‌آید. مقاله نخست، با ارائه چشم‌اندازی کلی به زندگی و زمانه ویتگنشتاین، به معنای «سکوت» در کتاب حاضر می‌پردازد و مقاله دوم، درون‌مایه یک‌یک مقالات کتاب مذکور را گزارش می‌کند.

معنای سکوت

کیارش آرامش

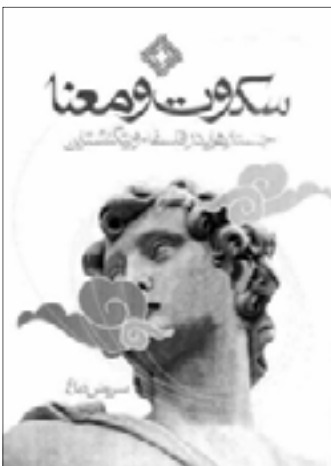
لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) در زمانه‌ای پرآشوب به دنیا آمد و زندگی کرد. او که فرزند کارخانه‌داری بسیار ثروتمند از اهالی وین بود، هرگز دلی در گرو ثروت پدری نداشت، چنان که در نهایت همه را یکجا به خواهر خویش بخشید تا بار نگهداری از آن کوه زر و سیم را از دوش افکنده باشد. هر دو جنگ بزرگ جهانی در دوران حیات و جوانی او واقع شدند و او که در نوجوانی می‌توانست آدولف هیتلر جوان را در راهروهای مدرسه «لینتس» ملاقات کند، چندی نگذشت که به جرم داشتن تبار یهودی خود و خانواده‌اش را در آتش خشم هم مدرسه‌ای سابق گرفتار دید و اگر چه خود از چندی پیش جلالی وطن را برگزیده بود، دشواری‌های خانواده او را در سرزمین پدری پایانی نبود. او در چنین زمانه پرآشوبی زیست. ذهن او اما درگیر طوفان‌هایی بود که در عالم اندیشه به همان اندازه سهمگین بودند و چنان که خود، روزی برای خواهر محبوبش حکایت کرد، آنانی که گرفتاری او را در چنین طوفان‌های شگرفی نمی‌دانستند و از پس پنجره بدو می‌نگریستند، از رفتارهای عجیب مرد گرفتار طوفان تعجب‌زده می‌شدند و به او نسبت‌هایی غریب می‌دادند.

باری آن طوفان‌ها از ذهن او در قالب کلمات به سرزمین ذهن اصحاب فلسفه و منطق وزیدن گرفتند و بناهای بسیاری ویران شدند و درختان تناوری از آموزه‌های دیرین - حداقل در پندار بسیاری از معتقدان او - از ریشه به درآمدند و البته، آن سرزمین طوفان‌زده شاهد رویش‌هایی نیز بود، حاصل بذرها و سبزینه‌هایی که آن طوفان با خود به ارمغان آورد. دکتر سروش دباغ در کتاب سکوت و معنا به تشریح و بازشناسی برخی از برجسته‌ترین این رویش‌ها برای خواننده فارسی‌زبان پرداخته است.

مفهوم سکوت در رساله منطقی - فلسفی؛ مفهوم «شبهت خانوادگی» در فلسفه ویتگنشتاین؛ مفهوم صدق؛ استدلال زبان خصوصی و اثرپذیری ویتگنشتاین از فرگه؛ نقد خاص‌گرایان اخلاقی بر اساس آموزه‌های ویتگنشتاین، مسئله شر و ایمان مذهبی از دیدگاه ویتگنشتاین؛ پاره‌های از مهم‌ترین موضوعاتی‌اند که در مقالات هفت‌گانه کتاب سکوت و معنا بدان‌ها پرداخته شده است. در عین حال، خواننده علاوه بر آشنایی با آرای ویتگنشتاین می‌تواند در این کتاب، نکاتی خواندنی و قابل توجه را در باب پاره‌ای از مهم‌ترین مباحث فلسفی نظیر فرااخلاق و معنای ایمان بیابد.

مقاله اول کتاب سکوت و معنا به معنای سکوت اختصاص دارد. نویسنده با برشمردن انواع سکوت به سکوت خنثی، سلبی، عرفانی و درمانی، می‌کوشد تا نسبت میان سکوت مطرح شده در رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین را با هر کدام از این چهار قسم سکوت واکاوی کند. ویتگنشتاین در رساله چنین آورده است که پاره‌ای از گزاره‌ها که ما به ازای تجربی و بیرونی ندارند، نظیر گزاره‌های اخلاقی و فلسفی، فاقد معنایند و در مورد گزاره‌های فاقد معنا بهتر است، سکوت اختیار شود.

نویسنده سکوت و معنا برای شرح معنای این «سکوت» به تبیین انواع سکوت پرداخته است و روشن کرده است که منظور ویتگنشتاین با آنچه که حلقه وین ادعا می‌کردند و اصولاً مقولات غیرتجربی را یاهو و مهمل می‌پنداشتند (سکوت سلبی): امور غیر تجربی مهملند، پس باید در باره آنها سکوت کرد) فاصله دارد.



دباغ، سروش

سکوت و معنا،

جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین

صراط، ۱۳۸۶.

نویسنده معنای سکوت را در منظومه افکار و آرای ویتگنشتاین، به مفهوم سکوت خنثی نزدیکتر می‌داند، بدین معنا که فاقد معنا بودن، معادل باوه و مهمل بودن نیست، بلکه به معنای رازناکی و مه‌آلود بودن است، به گونه‌ای که در این جا ممکن است حقیقتی نهان باشد، اما نمی‌توان از آن سخن گفت، پس باید سکوت را برگزید.

نویسنده سکوت و معنا اما با اشاره به تربیت مذهبی ویتگنشتاین و رگه‌هایی از تأثیرات این تربیت که در او باقی بود، وارد وادی سکوت عرفانی می‌شود و در این باب شرحی می‌دهد که با مذاق فکری خود نویسنده نیز سازگار و خوش آیند است. در این جا سکوت به معنای فناى سالک است در حقیقت و بعد از آن به معنای حیرت، و نیز به این معنا که اصولاً، تجربه‌هایی از این دست را نمی‌توان در قالب کلماتی ریخت که برای تبیین امور تجربی ساخته شده‌اند و در همین محدوده افاده معنا می‌کنند: بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟ این فصل از سکوت و معنا با بحثی که پیرامون سکوت درمی‌اندازد و گریزی که از میان حصار فلسفه به صحرای عرفان می‌زند، بسیار خواندنی است.

در پایان این نوشتار کوتاه ذکر نکته‌ای خالی از وجه نمی‌نماید و آن این‌که، نویسنده چنان‌که در مقدمه کتاب به خوبی متذکر شده است، مسؤلیت خود را در غنا بخشیدن به ادبیات تخصصی فارسی بخوبی دریافته است. هرچند گروهی از نویسندگان، از دیگر سو، در کاربرد معادل‌های فارسی به این نکته مهم توجهی نمی‌کنند که برای خواننده فارسی زبان، بسی مفیدتر خواهد بود اگر در کنار هر اصطلاح فارسی - خصوصاً آن‌هایی که ابداع خود نویسنده‌اند و یا هنوز خوب جا نیفتاده‌اند - معادل انگلیسی آن را ذکر کنند. نویسنده سکوت و معنا با توجه به این مهم نیز به خوبی توجه کرده است و در انتهای کتاب، واژه‌نامه‌ای این به همین قصد گنجانده شده است.

بنابراین، یکی از نکات قوت این کتاب، افزون بر نثر فارسی روان و شیوای آن، موفق نویسنده برای یافتن یا ابداع معادل‌هایی مناسب برای واژه‌های فنی فلسفی است. این تلاش البته در مواردی با استفاده از کلمات عربی که معادل‌های فارسی دارند (برای نمونه، اقتفا به جای پیروی) تا حدی البته قابل چشم‌پوشی به تکلف افتاده است.

از آنجا که سکوت و معنا به بازخوانی و تشریح مواردی چند از برجسته‌ترین آرای ویتگنشتاین اختصاص دارد، بسیار بهتر بود اگر در مقدمه‌ای مشروح‌تر از آن چه در کتاب حاضر آورده شده است، به مرور کلی زندگی و به‌ویژه آرای فلسفی او پرداخته می‌شد و به خواننده غیر متخصص این امکان داده می‌شد تا پیش از ورود تفصیلی و جزئی‌نگرانه به موضوعات فصل‌های کتاب، دورنمایی کلی از زمینه و جغرافیای مباحث را در ذهن داشته باشد. این کاستی، البته می‌تواند در چاپ‌های بعدی به خوبی برطرف گردد.



خواننده علاوه بر آشنایی با آرای ویتگنشتاین می‌تواند در این کتاب، نکاتی خواندنی و قابل توجه را در باب پاره‌ای از مهم‌ترین مباحث فلسفی نظیر فرااخلاق و معنای ایمان بیابد.

نویسنده با برشمردن انواع سکوت

به سکوت خنثی، سلبی، عرفانی و درمانی، می‌کوشد

تا نسبت میان سکوت مطرح شده

در رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین را

با هر کدام از این چهار قسم سکوت

واکاوی کند.

گزارشی از درون مایه

پرهام مهدیان

«اینکه اشیاء چگونه در جهان واقع شده‌اند، به حال آنچه برتر است، تفاوتی نمی‌کند. خداوند خود را در جهان آشکار نمی‌سازد.»

مقاله نخست کتاب سکوت و معنا، تحت عنوان «سکوت در تراکتاتوس» با عبارات فوق از ویتگنشتاین آغاز می‌شود. تراکتاتوس (رساله منطقی - فلسفی) کتاب کم حجم، ولی بسیار مهم ویتگنشتاین در دوران نخست اشتغال وی به فلسفه است. نویسنده در آغاز این مقاله کوشیده است با شرح نسبتاً کاملی چگونگی تکون معنا را در منظومه رساله منطقی - فلسفی شرح دهد. چنانکه در این مقاله می‌آید و مطابق فضای رساله، جهان متشکل از امور واقع است. به عنوان مثال ما با واقعیت‌هایی نظیر «کتاب روی میز است»، «درخت در باغ قرار دارد» و ... روبرو هستیم. حال، اگر گزاره‌هایی که در زبان توسط کاربر زبان ساخته می‌شود، متناظر با وضعیت ممکن از عالم خارج باشد، آن گزاره با معناست و در غیر این صورت، گزاره فاقد معنا است. به تعبیر دیگر، ویتگنشتاین شرط معناداری را، تصویربردار بودن گزاره می‌داند، تصویری که ناظر به حالت ممکن از امور واقع باشد. حال اگر این گزاره معنادار مطابق امر واقع مورد نظر باشد، گزاره صادق و در غیر این صورت، کاذب است.

نویسنده پس از ذکر مؤلفه‌های معناداری در رساله و شرح و بسط آن، سراغ گزاره‌هایی می‌رود که در فضای رساله بی‌معنا تلقی می‌شوند، با این توضیح که بسیاری از گزاره‌ها از جمله گزاره‌های ریاضیاتی، منطقی، فلسفی، اخلاقی، دینی و ... تصویربردار و یا ناظر به وضعیت ممکن از امور واقع نیستند و در نتیجه، فاقد معنا هستند. از نظر ویتگنشتاین اکثر این گزاره‌ها گفتنی و معنادار نیستند، بلکه خود را نشان می‌دهند.

حال سؤال این است که از نظر ویتگنشتاین این ساحت فراتر از علوم تجربی که نمی‌توان درباره آن‌ها سخن معنادار گفت و باید در مقابلشان سکوت اختیار کرد، چه شأن و جایگاهی دارند؟ در ادامه مقاله چهار تلقی از سکوت در رساله بیان می‌شود. در تلقی نخست که از آن با سکوت خنثی یاد شده است، تأکید می‌شود که در رساله تنها می‌توان در باره گزاره‌های معنادار سخن گفت و پس از آن، نفیاً و اثباتاً نمی‌توان سخن محصلی گفت. تلقی دوم، که سکوت سلبی نامیده شده است، مطابق با تلقی حلقه وین از رساله است و اساساً تئوری تصویری را دلیلی بر رد و نفی هر مقوله متافیزیکی می‌داند. پس از دو تلقی سکوت خنثی و سکوت سلبی، سکوت عرفانی مطرح می‌شود. در این تلقی، سکوت رساله هم‌چون سکوت عرفانی است که پس از درک حقیقت از شدت ادراک حقیقت یاری سخن گفتنشان نیست و به جای هرگونه سخن‌ورزی سکوت اختیار می‌کنند.

در پس این سه تلقی، نویسنده به تلقی دیگری از سکوت که آن را سکوت درمانی نامیده است می‌پردازد. مطابق با این رویکرد، علاوه بر ناممکن بودن سخن‌وری در حوزه‌های اخلاق، دین، عرفان و ... اساساً هر نحوه سخن‌گفتن فلسفی از جمله سخن‌گفتن از تمایز میان جملات معنادار و بی‌معنا و تمایز گفتنی‌ها و نشان‌دادنی‌ها نیز میسر نیست. در این تلقی، پس از شناخت این تفکیک می‌بایست از هر نحوه بحث و فحص فلسفی دوری جست. گویی با نردبان فلسفه بالا آمده‌ایم و اینک وقت دور انداختن آن نردبان است. مطابق با نظر نویسنده، سکوت در رساله بیش از همه تلقی‌ها با تلقی نخست از سکوت، یعنی سکوت خنثی قرابت دارد.

مقاله دیگر، با عنوان «بازی‌ها و معناها» به شرح سه تقریر از شباهت خانوادگی در فلسفه ویتگنشتاین متأخر می‌پردازد. ویتگنشتاین برای فهم مراد خود از شباهت خانوادگی به مفهوم «بازی» و درک عرفی ما از آن می‌پردازد. ما بازی‌های متنوعی می‌شناسیم که هر کدام اوصاف خود را دارند، ولی ویتگنشتاین معتقد است ما نمی‌توانیم فهرست دقیق و مشخصی از عناصر بازی‌ساز که در تمامی بازی‌ها مشترک باشند، را

مشخص نمائیم. با این توضیح، سه رویکرد را می‌توان نسبت به شباهت خانوادگی مدنظر قرار داد: در تلقی نخست، با توجه به احصاء‌ناپذیر بودن اوصاف بازی‌ساز بر عجز و ناتوانی ما بر شمردن این اوصاف تاکید می‌شود. در تلقی دوم با پذیرش ناتوانی ما در برشمردن مشخص و ممتاز اوصاف بازی‌ساز، نحوه کاربرد این واژه (سایر واژگان) را مبتنی بر کاربرد آن توسط دیگر کاربران می‌داند و با رویکردی ضدواقع‌گرایانه قیود هنجاری کار بستن واژگان را منحصر در اجماع و نحوه کاربست واژه توسط جامعه زبانی و کاربر زبان را منفعل می‌داند، اما در تلقی سوم الگوهای زبانی از پیش موجود نمی‌باشد، بلکه کاربر زبان با دیدن مشابهت‌ها و اشتغال به ورزیدن تأثیر بسزایی در معنادار نمودن واژگان به عهده دارد.



کانت

عنوان «مفهوم صدق نزد ویتگنشتاین» مقاله دیگری از کتاب حاضر است. در این مقاله، نخست به آرای فرگه و راسل به عنوان پیشگامان ویتگنشتاین در باره مفهوم صدق اشاره شده و نظر آن دو، در مورد «نشانه حکم» () بررسی می‌شود. چنان که می‌دانیم از نظر آن دو، این نشانه معرف صدق گزاره است. در ادامه با استناد به نظر ویتگنشتاین بر رد نقش «نشانه حکم» در بیان صدق و کذب گزاره، بر زائد دانستن آن تاکید می‌گردد. سپس از چند موضع: استدلال حداقلی، استدلال حداکثری، استدلال معرفت‌شناختی، استدلال پراگماتیکی، استدلال زبانی-بیرونی و زبانی-درونی به استدلال در این خصوص پرداخته می‌شود که در هر دو دوران فلسفی خود، ویتگنشتاین قائل به نظریه زائد بودن صدق بوده است. البته، ذکر این نکته را لازم می‌دانم که هر چند ممکن است فیلسوفی در مقام بیان گزاره قائل به نظریه زائد بودن صدق باشد، ولی ممکن است آن فیلسوف و از جمله ویتگنشتاین متقدم در مقام دلالت‌شناسی و تعیین ملاک صدق و کذب گزاره، قائل به نظریه صدق دیگری مانند نظریه مطابقت باشد.

اما مقاله «فرگه، ویتگنشتاین و استدلال زبان خصوصی» عمدتاً به بحث در باره استدلال زبان خصوصی می‌پردازد که مبتنی بر آن ویتگنشتاین معتقد است یک کاربر زبان دسترسی ویژه‌ای به اندیشه، احساسات و عواطف خود ندارد و به عبارت دیگر، زبان خصوصی که منحصراً در اختیار یک کاربر باشد جهت یادآوری و درک حالات شخصی وجود ندارد. برای این منظور ویتگنشتاین از تمایز میان «صحیح» و «آنچه صحیح به نظر می‌رسد» بهره می‌گیرد. تلقی کربیکی از این استدلال، ضدواقع‌گرایانه و نفی‌کننده هرگونه واقعیتی به نام معنا است و بیان می‌دارد که هر آنچه ما در زبان داریم، حاصل توافق و قرارداد است، اما در مقابل تلقی واقع‌گرایانه‌ای از نظریه ویتگنشتاین به دست می‌آید که مبتنی بر آن «ورزیدن» را باید در معنایی هنجاری فهمید و در این صورت این ورزیدن‌ها نقش مهمی در تکون معنای واژگان ایفا می‌کنند.

در ادامه مقاله به ارائه استدلال زبان خصوصی می‌رسیم که بنا بر آن، در صورت وجود زبان خصوصی تمایز میان «صحیح» و «آنچه صحیح به نظر می‌رسد» از بین خواهد رفت و با گذر از آن، بر نظر فرگه مبنی بر عینی بودن معنا و بین‌الذهانی بودن آن تأکید می‌شود.

مقاله پنجم در باره «عام‌گرایی و خاص‌گرایی در فرا/اخلاق» است. در این مقاله، نخست به سه ساحت فرااخلاق اشاره می‌شود: ۱. وجودشناسی اخلاقی که در آن بحث بر سر واقع‌نما بودن یا نبودن گزاره‌های اخلاقی است. به عبارت دیگر، پرسش این است که آیا اوصاف اخلاقی (خوبی، بدی و ...) مانند سایر اوصاف عینی است یا تنها بیان‌گر احساسات و عواطف شخص گوینده است؟ ۲. معرفت‌شناسی اخلاقی: در این جا فارغ از این که در وجودشناسی قائل به چه نگاهی باشیم، بحث از این است که آیا امکان حصول معرفت

در حالی که راس
مطلق‌گرایی کانت را
خلاف درک عرفی
جامعه می‌داند،
او شهودگرا است و
میان اخلاق
(در نگاه نخستین) و
اخلاق (در مقام عمل)
تفاوت قائل
است.

به گزاره‌های اخلاقی وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا داوری اخلاقی امکان‌پذیر است؟ ۳. دلالت‌شناسی اخلاقی: که در آن حوزه، سخن بر سر دلالت اوصاف اخلاقی و تعیین ملاک و حدود معنایی مفاهیم اخلاقی است.

راس

هفت وظیفه

در نگاه نخستین را

از هم تشخیص می‌دهد

که شامل وفاداری،

سپاس‌گذاری، جبران،

نیکوکاری، اصلاح نفس،

عدالت و ضرر نرساندن

به دیگران

است.

در این مقاله نویسنده تاریخچه مختصری از بحث عام‌گرایی و خاص‌گرایی را گزارش می‌کند و با ذکر نکاتی از فلسفه اخلاق کانت یادآور می‌شود که در تنسیق‌هایی که از امر مطلق در اخلاق کانت ارائه شده مفهوم عام‌گرایی نقش بسزایی دارد، چنان‌که در تنسیق اول، کانت اصل جهان‌شمولی را مبنای تعریف خود از فعل اخلاقی بیان می‌دارد، بر مبنای آن فعل اخلاقی است که همزمان می‌توان ضابطه اخلاقی آن‌را به صورت قانونی عام برای همگان تصور نمود و البته دو تنسیق دیگر امر مطلق نیز به نوبه خود متضمن عام‌گرایی می‌باشند، زیرا شرط استثنانپذیری احکام اخلاقی را دارا هستند.

نویسنده با این توضیح به دستگاه اخلاقی راس هم اشاره می‌کند که بر مبنای آن اصل عام‌گرایی کانت پذیرفته می‌شود، در حالی که راس مطلق‌گرایی کانت را خلاف درک عرفی جامعه می‌داند، او شهودگرا است و میان اخلاق «در نگاه نخستین» و اخلاق «در مقام عمل» تفاوت قائل است. او برای وظایف در نگاه نخستین، شأن وجودشناختی قائل بوده و آن‌ها را عام می‌داند، ولی معتقد است اخلاق در مقام عمل، وابسته به سیاق‌اند و شأنی معرفت‌شناختی دارند و در داوری‌های اخلاقی این وظایف، منشأ تصمیم هستند.

راس هفت وظیفه در نگاه نخستین را از هم تشخیص می‌دهد که شامل وفاداری، سپاس‌گذاری، جبران، نیکوکاری، اصلاح نفس، عدالت و ضرر نرساندن به دیگران است. او معتقد است بین این وظایف، سلسله مراتب از پیش تعیین شده‌ای برقرار نیست و بسته به سیاق، ممکن است هر کدام بر دیگری پیشی بگیرند که تشخیص آن، بسته به سیاق و بر مبنای شهود است. نکته دیگر آن است که او معتقد است این هفت وظیفه مستقل از یک‌دیگرند و نمی‌توان آن‌ها را به دیگر وظایف فروکاست، ولی از طرف دیگر، باقی وظایف، مانند راست‌گویی را می‌توان بر مبنای دو یا چند وظیفه در نگاه نخستین بازسازی نمود. از نظر راس و شهودگراها، شهود عبارت‌است از احراز صدق گزاره‌های اخلاقی به نحو بی‌واسطه و غیراستنتاجی و با این رویکرد، آن‌ها صدق گزاره‌های اخلاقی پایه را شهودی تصور می‌نمایند.

در ادامه، پس از اشاره به اخلاق راس به تمایز میان خاص‌گرایی و عام‌گرایی پرداخته می‌شود. بنا بر مدعای مقاله می‌توان خاص‌گرایی را در دو حوزه وجودشناختی و معرفت‌شناختی دنبال کرد. خاص‌گرایی وجودشناختی منکر وجود الگوهای دلیل‌آفرین اوصاف اخلاقی در سیاق‌های مختلف است و به‌عنوان مثال، وصف دروغ‌گویی به خودی خود وصفی بدساز یا خوب‌ساز نبوده، بلکه بسته به سیاق و در قالب تعامل با سایر مؤلفه‌ها تأثیر آن به‌عنوان صفتی خوب‌ساز یا بدساز مشخص می‌گردد. از طرف دیگر، خاص‌گرایانی نظیر مک داوول معتقدند، این‌که اصول اخلاقی وجود دارند یا نه، مطلب مهمی نیست، بلکه مهم چگونگی رسیدن به داوری اخلاقی است. از نظر آن‌ها ساحت معرفت‌شناختی مطمح نظر است. در ادامه کل‌گرایی به‌عنوان دلیلی له مدعای خاص‌گرایان وجودشناختی، نظیر دنسی عنوان می‌شود.

استدلال این‌گونه مطرح می‌شود که از آن‌جا که دلایل راهنمای نظر کاملاً وابسته به سیاق هستند،



راس

می‌توان نتیجه گرفت که دلایل راهنمای عمل هم کاملاً به سیاق وابسته بوده و هرگونه عام‌گرایی متفی گردد، زیرا بنا بر نظر ایشان نقش هر وصف اخلاقی، صرفاً به سیاق وابسته است. در مقابل و در نقد موضوع کل‌گرایی وجودشناختی، آرمسترانگ استدلال می‌نماید که هرچند ممکن است عام‌گرایی ساده توسط کل‌گراها نفی شود، ولی عام‌گرایی پیچیده که قائل به پذیرش قید و استثنای بر اصول عام اخلاقی است، کماکان پابرجاست. در پاسخ، دنسی اظهار می‌دارد که با وجود قیدهایی که ممکن است بی‌پایان باشند، عملاً چیزی از اصل عام اولیه باقی نخواهد ماند. در ادامه مقاله، نویسنده با مدد جستن از آموزه‌های دلالت‌شناسانه ویتگنشتاین متأخر و با تأکید بر تلقی او از مبحث بازی و شباهت خانوادگی ادعا می‌نماید که مطابق رأی ویتگنشتاین هر چند ممکن است ما نتوانیم الگوهای معین و از پیش موجود اخلاقی ارائه دهیم، ولی می‌توان الگوهای ظهور کننده‌ای را تصور نمود که در سیاق‌های مختلف پاسخ‌گوی رفتار دلیل‌آفرین یک خصوصیت اخلاقی باشند، نظیر آنچه ویتگنشتاین در مورد مفهوم بازی ارائه می‌نماید. لازمه این سخن، این است که استدلال خاص‌گرایی اخلاقی کامل نیست.

دو مقاله انتهایی کتاب با عناوین «نگاهی ویتگنشتاینی به مسئله شر» و «مجتهد شبستری و ایمان شورمندانه» تلفیقی دیگر از حوزه‌های دیگر تفکر با تفکرات ویتگنشتاین است. در مقاله نگاهی ویتگنشتاینی به مسئله شر، نویسنده با ذکر تلقی‌های گوناگون مسئله شر با مدد جستن از نظر ویتگنشتاین در باب «بازی»‌های زبانی گوناگون، بحث از بازی زبانی دین را به میان می‌آورد و در پرتو آن به بازسازی و تحلیل مسئله شر می‌پردازد. نویسنده بیان می‌دارد که در بازی زبانی دینی سخن گفتن خدا با پیامبر، وقوع معجزات، سازگاری وقوع شرو طبعیت با وجود خدای مهربان و... توجیه‌بردار و مورد پذیرش کاربران بازی دین است. در چنین فضایی برای بررسی مسئله شر نباید به روش فیلسوفان و متکلمان راه پیمود، زیرا آن‌جا بازی دیگری غیر از بازی زبانی دین برقرار است. تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند این است که اگر ما محدوده بازی‌های زبانی را منحصر در تلقی عموم کاربران آن بازی بدانیم، شاید دیگر اصلاحاتی نظیر آنچه در مسیحیت رخ داد و یا



آنچه در فضای روشنفکری دینی ایران می‌گذرد، توجیه‌بردار نباشد، زیرا عموماً جرقه‌های اولیه تفکرات چنین جنبش‌هایی متمایز از تلقی عرفی آن دوره است. نویسنده در مقاله «مجتهد شبستری و ایمان شورمندانه»، پس از شناسایی سه رویکرد متفاوت نسبت به ایمان، در قالب ایمان معرفت‌بخش، ایمان شورمندانه و ایمانی که آمیزه‌ای از دو تلقی پیشین است، با تأکید بر مکتوبات شبستری وی را از مصادیق تلقی دوم ایمان‌گرایان شناسایی کرده، به ذکر نظریات ایشان در خصوص ایمان و احیای دین می‌پردازد. از نظر نویسنده، شبستری همچون ویتگنشتاین بر وجه سوژکتیو و غیرشناختاری دین تأکید می‌ورزد. از نظر وی نمی‌توان فهرست مشخصی از اوصافی که سازنده تجربه دینی هستند، ارائه داد، زیرا تجربیات دینی صرفاً بیان‌گر احوال درونی شخص تجربه‌کننده است.

در مجموع می‌توان کتاب سکوت و معنا را نگاهی تحلیلی و در مواردی کاربردی به برخی نظریات دوره فلسفی ویتگنشتاین دانست که طی آن علاوه بر معرفی برخی نظریات مهم ویتگنشتاین به کاربرد دسته‌ای از آنها در حوزه‌های مختلف فلسفه و گاه فلسفه دین و عرفان پرداخته شده است که این رویکرد به خواننده کمک می‌کند تا با عمق بیشتری با نظریات فلسفی این فیلسوف برجسته آشنا گردد.

می‌توان
کتاب سکوت و معنا را
نگاهی تحلیلی و
در مواردی کاربردی
به برخی نظریات
دو دوره فلسفی
ویتگنشتاین
دانست.